



نگاهی به

معجم

المعربات الفارسية

محمد علی سلطانی

الدكتور محمد التونجي، معجم المعربات الفارسية، منذ واكبر العصر الحاضر حتى العصر الحاضر، راجعه الدكتور السباعي مدير مركز الدراسات الشرقية سابقاً - جامعة القاهرة، طبعة الثانية، ٢٧٠ص.

بر آن‌ها می‌شود و نسل‌های بعدی با توجه به این سرپوش‌گذاری‌ها و تعصب‌ها از درک و فهم متونی که این واژه‌ها در آن به کار گرفته شده، باز می‌مانند. بنابراین در راستای خدمت به تحقیق و پژوهش باید به ریشه‌یابی این قبیل تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها پرداخت و از نتایج آن هیچ واهمه‌ای نداشت. افزون بر آن با توجه به این که این قبیل تعامل‌ها امری متداول و بدون عیب و نقص است و یک واقعیت انکارناپذیر می‌باشد، نباید از پی‌گیری این پژوهش‌ها در متون دینی و مقدس‌دل‌نگران بود. زیرا همه متون دینی زبان و ادبیات متداول عصر خود را برای تفاهم و بیان مفاهیم خود به کار می‌گیرند و طبیعی است که این قبیل تعامل‌ها در متون دینی تأثیرگذار باشد و اگر چنین چیزی اتفاق نیفتد، قطعاً موجب خروج متون دینی از بلاغت و فصاحت لازم خواهد شد. بدیهی است ارجح‌گذاری و حرمت‌مداری برای متون دینی، منافاتی با پذیرش واژه‌های دخیله به زبان متون دینی ندارد.

یکی از پژوهش‌های ارزشمند و ضروری و رهگشا، در حوزه تعامل فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، تحقیقات و پژوهش‌های زبانی است. فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در برخورد و تعامل‌ها، از جمله آثاری که از خود به جای می‌گذارند، واژه‌هایی است که به یکدیگر وام می‌دهند و یا خود را تحمیل کرده و به مرور در ساختار زبانی یکدیگر وارد می‌شوند و به همراه خود فرهنگی را منتقل ساخته و نشانی از خود بر جای می‌گذارند. این تأثیرگذاری‌ها به مرور زمان به عنصری دائمی و خودی در زبان تأثیر پذیرفته تبدیل شده و کم‌کم گویندگان به آن زبان این قبیل واژه‌ها را از عناصر ثابت زبان خویش می‌شمارند؛ به گونه‌ای که به خاستگاه اصلی آن توجه نمی‌کنند. اکثر زبان‌ها از این طریق وامدار یکدیگر می‌شوند. چنین تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها به هیچ عنوان برای یک زبان عیب و ایراد تلقی نمی‌شود؛ زیرا تقریباً همه زبان‌ها از این ویژگی برخوردارند و به عنوان یک خصیصه در حوزه زبان تلقی می‌شوند. بنابراین، این قبیل تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها را نباید به حوزه ارزش‌گذاری و ارزش‌یابی کشانده شود؛ زیرا آوردن این خصیصه به مقوله ارزش‌گذاری موجب بروز تعصب‌ها و جانبداری‌هایی می‌گردد که نتیجه آن کتمان این مسائل و تلاش برای سرپوش‌گذاشتن

که در مقدمه کتابش بدان‌ها اشاره کرده است؛ از جمله آن که در دیوان شاعران پیشین عرب واژه‌های عربی کم است و به عنوان نمونه در دیوان خنساء فقط پانزده واژه در دیوان زهیر، ده واژه در دیوان عمرو بن شأش و عترة هر کدام بیست واژه و در دیوان حسان، سی و سه واژه فارسی پیدا کرده است.

وی در دیوان شاعرانی که در دل جزیره العرب زندگی می‌کردند، واژه‌های کمتر و در دیوان شاعرانی که در قسمت شرقی و یا جنوبی می‌زیسته‌اند، واژه‌های بیشتری یافته است. در اشعار امویان واژه‌های کمتر، ولی در شعر جاهلی و عباسی افزون‌تر؛ زیرا امویان از منطقه عراق دورتر زندگی می‌کردند.

در پاره‌ای از شهرها مثل مدینه و کوفه، کاربرد واژه‌های فارسی بسیار بیشتر از دیگر شهرهای عربی بود و نیز در کتاب‌های نثر از دیوان شاعران بیشتر واژه‌های فارسی دیده می‌شود.

وی آن‌گاه به وجود این واژه‌ها در قرآن کریم توجه نشان داده و با تردید و دودلی بدین عرصه قدم گذاشته و در نهایت شماری از واژه‌های فارسی را در قرآن کریم نشان داده است. تونجی در این خصوص در مقدمه کتابش می‌نویسد: «از خود پرسیدم آیا من حق استخراج واژه‌های عربی شده قرآن را دارم، در حالی که گفته شده است: که هر کس بیندازد در قرآن غیر عربی وجود دارد سخن خطیری گفته است. ولی هنگامی که دیدم پاره‌ای از فضیلت پیشین مثل ابن هشام، ثعالبی و سیوطی بر وجود این واژه‌ها در قرآن نظر مساعد دارند، پیش خود گفتم: قرآن کریم بر پیامبر خدا به زبان عربی آشکار و به لهجه قریش نازل گشته و در لهجه قریش از راه تجارت و داد و ستد واژه‌های عربی شده بسیاری وارد شده است. بدیهی است که قریش در دوره جاهلیت پاره‌ای از الفاظ تجاری را از فارسی زبان گرفته‌اند و این واژه‌ها پس از ورود و جافتادن، قالب عربی فصیح را به خود گرفته‌اند و هنگامی که قرآن نازل شده است، زبانی که همه عرب‌ها آن را می‌دانستند، به این زبان نازل شده است؛ بلکه در زبان رسول اکرم (ص) از واژه‌های فارسی که عرب‌ها آن را می‌دانستند نیز وجود دارد.» وی آن‌گاه با این استدلال پژوهش خود را به حوزه قرآن و حدیث کشانده است و واژه‌های فارسی را در این عرصه نشان داده است و در نهایت ۴۳ واژه قرآنی را به عنوان واژه‌هایی که از زبان فارسی وارد شده نشان داده است که در پایان این مقاله واژه‌های مورد نظر وی را خواهید دید.

دکتر تونجی از بررسی این واژه‌ها قوانینی را که عرب‌ها در تبدیل این واژه‌ها به زبان عربی به کار می‌گرفتند استخراج کرده

در حوزه تأثیرپذیری زبان فارسی از زبان و ادبیات عربی و در نتیجه ورود واژه‌های بسیار به زبان فارسی و تبدیل گشتن آن‌ها به واژه‌ای فارسی جای هیچ‌گونه تردید نیست و زبان متداول نوشتاری و گفتاری فارسی مشحون از واژه‌های عربی است و در اکثر لغت‌نامه‌های فارسی، ریشه عربی این واژه‌ها مورد اشاره قرار گرفته است. از طرف دیگر ورود واژه‌های فارسی به زبان عربی هم انکارناپذیر است. پاره‌ای از این نقل و انتقال‌ها بسیار کهن و دیرپاست و از پیش از اسلام به زبان عربی منتقل شده و جزء آن گشته‌اند و بسیاری از این واژه‌ها در دوره‌های بعدی که عنصر ایرانی در ساختار حکومت‌های عباسی، عثمانی، ملوک الطوائفی حضور جدی پیدا کرد، خویش را بر زبان عربی تحمیل کرد. تحقیق و پژوهش و شناسایی این قبیل واژه‌ها به طور کلی مفید و ضروری است و ما را در فهم متون تاریخی، پیمان‌ها و عهدنامه‌ها و مکتوبات گذشته بسیار یاری می‌کنند. اما واژه‌هایی که پیش از اسلام، وارد زبان عربی شده و جای پای خود را در آن زبان مستحکم کرده است، از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ زیرا این واژه‌ها و تعبیرها به تبع حضورشان در زبان عربی در متون دینی و به ویژه احادیث و مأثورات حضور جدی دارند و فهم این واژه‌ها و تعبیرها در حوزه تفسیر و فقه الحدیث و غریب الحدیث، کمک شایانی در اختیار مفسران و محققان دانش‌های حدیثی می‌گذارد.

شناسایی واژه‌های فارسی دخیل در زبان از دیرباز مورد توجه قرار گرفته است و نویسندگان پیشین شماری از این واژه‌ها را نشان داده‌اند، اما کاری که دکتر محمد تونجی انجام داده است، در نوع خود ارجمند و بسیار با ارزش است. تونجی با توجه به این که تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران گذرانده است و از سوی دیگر پژوهشگری عرب زبان می‌باشد، در این کار از دیگران توفیق بیش‌تر پیدا نموده است. البته این تعبیر به مفهوم اعتقاد به صحت و یا کمال کار استاد تونجی نیست و به کمال رساندن این تحقیق، نیاز به پژوهش دوچندان و یک همکاری گسترده بین محققان ادبیات عرب و ادبیات فارسی دارد و باید اساتید دو زبان به طور مشترک چنین کاری را انجام دهند، اما در شرایط کنونی کار دکتر محمد تونجی قابل تقدیر است.

دکتر تونجی در این کتاب سه هزار واژه فارسی را در زبان عربی ردیابی کرده‌اند. در مواردی نیز ریشه ترکی آن‌ها را نشان داده است.

دکتر تونجی در پژوهش خود به نکته‌های ارزشمندی دست یافته

است. وی بر این باور است که پاره‌ای از واژه‌ها که در آن‌ها حروف خاص فارسی نبوده شکل خود را در زبان عربی حفظ کرده است؛ از قبیل شهنشاه و خراسان. ولی در اکثر واژه‌ها تغییرات جزئی و کلی انجام داده‌اند. این تغییرها به شرح ذیل است:

۱. هر کلمه‌ای که «هاء» فارسی بی نقطه دارد به تاء یا جیم یا قاف، یا تا و قاف، یا زا و یاح تبدیل شده است. در مواردی هم که هاء نداشتند، تاء بدان افزوده شده.

۲. پ فارسی گاه به ب و گاه به ف تبدیل شده است.

۳. «گ» فارسی به قاف، یا جیم و یا کاف تبدیل شده است.

۴. شین به سین تبدیل شده است.

۵. گاه دو حرکت مرکب برای یک حرف وجود دارد که این دو حرکت گاه ضمه و فتحه است که در عربی به او و یا یاء تبدیل شده و گاه حرکت بین کسره و فتحه بود که این قبیل واژه‌ها کمتر به زبان عربی تبدیل شده‌اند.

۶. ت به طاء تبدیل شده است.

۷. جیم گاه به شین و گاه به صاد تبدیل شده.

۸. ز به جیم تبدیل گشته.

۹. ن به میم تبدیل شده.

۱۰. خ به ح و یاج و یاق تبدیل گشته.

۱۱. ت به ض تبدیل شده.

۱۲. گاه حرفی را کم کرده‌اند.

۱۳. گاه در کلمات مرکب حرفی را کم کرده‌اند.

۱۴. گاه حرفی افزوده‌اند.

۱۵. «چ» را به ش تبدیل کرده‌اند.

در مواردی دو حرفی که در زبان عربی در یک کلمه قابل جمع نیستند، در این قبیل واژه‌های دخیله جمع شده‌اند. از قبیل ج و ق یا ص و ج، یا نون که پس از آن راء باشد و یا دال که زاء باشد. استخراج این قوانین کاری دقیق و پرزحمت است که در یافتن واژه‌های فارسی در زبان عربی، کمک خوبی برای محقق می‌باشد. با همه این تلاش‌ها به نظر می‌رسد استاد تونجی در مواردی در زبان فارسی مشکل دارد که در ذیل به چند مورد به عنوان نمونه اشاره می‌شود و همین امر نیازمندی این پژوهش به ادیبی فارسی‌زبان را ضروری می‌سازد:

۱. آبرشهر، وی این واژه را مرکب از آبر به معنای ابر در آسمان و شهر گرفته است، در حالی که مرکب از آبر به معنای بالا و شهر است.

۲. آبرقو را برگرفته از «وَرکوه» به معنای بالای کوه دانسته است که باز به نظر می‌رسد آبرکوه به همان معنای کوه بالا باشد.

۳. آرجمند را مرکب از ارج به معنای قیمت و مند، به عنوان علامت اسم فاعل دانسته است. بدیهی است که مند علامت اسم فاعل نیست، بلکه پسوند دارایی و اتصاف می‌باشد.

۴. بیخ بیخ: وی این واژه را معرب پُخ از ریشه پختن گرفته است، در حالی که واژه یاد شده معرب به به فارسی برای ابراز تحسین و تشویق است.

۵. بُشت: وی بشت را معرب پُشت می‌داند که در آغاز برای شمد گشاد مورد استفاده قرار می‌گرفت و یکی از معانی آن مخنث بوده و اکنون در زبان توده عرب به معنای کوچک، حقیر و پست به کار می‌رود. به نظر می‌رسد که این واژه معرب پُست باشد، نه پشت؛ چون واژه پُست در زبان فارسی دقیقاً به معنای کوچک، حقیر و ذلیل به کار می‌رود.

۶. بشمقدار: وی کلمه را مرکب از بشماق ترکی به معنای کفش و دار به معنای دارا بودن، می‌داند و مجموع آن را به معنای کسی می‌داند که برای پادشاه کفش می‌دوزد. در حالی که بشمقدار به مفهوم سازنده کفش نیست، بلکه به معنای متصدی و متولی امور کفش و یا کفشدار است.

۷. جممدار: این واژه را در جایی معرب و مرکب از جامه و دار و در جای دیگری مرکب از جام به معنای آیین و دار به معنای حامل و منتقل کننده می‌داند و در معنای اول، آن را کسی می‌شمارد که متصدی لباس سلطان در دوران ملوک الطوائفی بود و در معنای دوم، متصدی آیین و ویژه لباس پوشیدن سلطان بود. اما به نظر می‌رسد که جممدار مرکب از جامه و دار باشد و نه جام و دار و معنای دوم در زبان فارسی مصطلح نیست.

این چند مورد به عنوان نمونه برای اثبات نیازمندی این قبیل پژوهش‌ها به همکاری بین پژوهشگران از دو زبان است و هدف شمارش عیب‌ها نمی‌باشد.

همان‌گونه که یادآوری شد، دکتر محمد تونجی شماری از واژه‌های قرآنی را هم در اصل فارسی می‌داند که از گذشته دور وارد زبان عربی شده و قرآن آن‌ها را به کار گرفته است. این واژه‌ها به شرح زیر هستند:

۸. قمطیر:

وی قمطیر را معرب «خم تاریک» می داند. خم خانه های زمستانی است که در زمین می کنند و اکثراً به عنوان آغل گوسفندان از آن استفاده می شد. در قرآن چنین آمده است: «أنا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطیراً» (انسان/ ۱۰)

۹. اباریق:

اباریق را معرب «آب ریز» ظرفی که به عنوان دلو و یا طاس حمام و ظرف آب برای دست شویی به کار گرفته می شد و در قرآن آمده است: «یطوف علیهم ولدان مخلدون بأكواب وأباریق» (واقعه/ ۱۸)

۱۰. اکواب:

اکواب جمع کوب از کوزه فارسی گرفته شده است و به نوع خاصی از کوزه گفته می شود و در قرآن در سوره واقعه آیه ۱۸ آمده است و نیز زخرف/ ۷۱، انسان/ ۱۵ و غاشیه/ ۱۴.

۱۱. جزیه:

وی جزیه را معرب کزیت می داند و در قرآن چنین آمده است: «حتى يعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون» (توبه/ ۲۹). این لغت از زبان آرامی به فارسی آمده است.

۱۲. مسک:

مسک را معرب مشک شمرده است و در قرآن آمده است «ختامه مسک» (مطففین/ ۲۶).

۱۳. الزبانیه:

زبانیه را معرب کلمه زبان دانسته است و در قرآن چنین آمده است «سندع الزبانیه» (علق/ ۱۸)

۱۴. ارانک:

این واژه را معرب «أورنک» شمرده که در اصل مرکب از «آرا» و «ئیک» است و در قرآن چنین آمده است: «علی الأرائک متکون» (یس/ ۵۶) و نیز کهف/ ۳۱، انسان/ ۱۳، مطففین/ ۲۳ و ۳۵.

۱۵. کنز:

کنز را معرب گنج می داند. این واژه در زبان عربی همه شکل های صیغه های عربی را به خود گرفته و در قرآن انواع فعل، جمع و مصدر آن به کار رفته است. (توبه/ ۲۵، هود/ ۱۲، کهف/ ۸۲، شعراء/ ۵۸، قصص/ ۷۶)

۱۶. غساق:

غساق را واژه وارداتی ترکی می داند که به آب گندیده و بسیار سرد اطلاق می شود و در قرآن آمده است: «فلینذوقوه حمیم و غساق» (ص/ ۷۵) و نیز: اسراء/ ۷۸، فلق/ ۳ و نبا/ ۲۵.

۱. آساور:

وی آساور را فارسی می شمارد و بر آن باور است که آساور در اصل به معنای اسب سوار چاپک و تیرانداز بود که معمولاً دست بندهایی زر بر دست می کردند و بعدها عرب ها این واژه را برای دست بند زنان به کار گرفته اند و در قرآن هم چنین آمده «آساور من فضّه» (الأنسان/ ۲۱) و نیز کهف، آیه ۳۱، حج، آیه ۲۲، فاطر، آیه ۳۳، و زخرف، آیه ۵۳.

۲. فیل:

وی فیل را لفظ فارسی می شمارد. در قرآن چنین آمده: «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل» (فیل، آیه ۱).

۳. جُرف:

جرف را معرب ژرف به معنای عمیق می داند و در قرآن چنین آمده: «أم من أسس بینه علی شفا جرف هار...» (توبه/ ۱۰۹)

۴. بروج:

این واژه را نیز فارسی دانسته و مفرد آن برج می باشد و در قرآن چنین آمده است: «ولو کتتم فی بروج مشیده» (نساء/ ۷۸) و نیز: بروج/ ۱، فرقان/ ۶۱، حجر/ ۱۶، نور/ ۶۰، احزاب/ ۳۲. با این تذکر که تبرج هم از بروج گرفته شده است.

۵. کوّرت:

وی کوّرت را به معنای خاموشی و آن را معرب کورت به مفهوم ناپینا می داند و در قرآن چنین آمده: «اذا الشمس کوّرت» (تکویر/ ۱ و نیز الزمر/ ۵).

۶. مجوس:

مجوس را معرب مگوسیا در زبان پهلوی که در زبان اوستایی مگو و در فارسی جدید مُغ تلفظ می شود، دانسته که بر پیروان زرتشت اطلاق می شود و در قرآن چنین آمده است: «ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئین والنصارى والمجوس والذین اشرکوا...» (حج/ ۷)

۷. سرادق:

وی سرادق را فارسی می داند و آن را مرکب از «سر و پرده» یا «سرودار» شمرده است و در قرآن چنین آمده است: «أنا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها» (کهف/ ۲۹). ولی گویا معرب «سرا پرده» باشد.

۱۷. جان و جن:

مؤلف جان را برگرفته از جان فارسی به معنای روح دانسته و آیه ۳۹ سوره الرحمن را که می فرماید: «فیومئذ لیسأل عن ذنبه انس و لاجان» را به معنای روح گرفته است. البته در این صورت معنای محصلی نخواهد داشت. و نیز حجر/ ۲۷، نمل/ ۱۰، قصص/ ۳۱، الرحمن/ ۱۵، ۵۶ و ۷۴ و نیز واژه جن که فراوان به کار رفته است.

۱۸. مرجان:

مؤلف مرجان را فارسی دانسته و در قرآن می خوانیم: کانهنّ الیاقوت والمرجان (الرحمن/ ۵۸) و نیز الرحمن/ ۲۲.

۱۹. کافور:

وی کافور را برگرفته از کاپور که از زبان هندی به فارسی منتقل شده، می داند و در آیه قرآن می خوانیم: «کان مزاجها کافورا» (الانسان/ ۵)

۲۰. جناح:

مؤلف جناح را معرب «گناه» شمرده است. اگر این برداشت درست باشد، کمک شایانی برای فهم معنای آیاتی که این واژه در آن ها به کار رفته، می کند. از جمله در خصوص آیه ۱۸۵ سوره بقره، مربوط به سعی در صفا و مروه که لاجناح در آن آیه ظهور در اباحه دارد، در حالی که سعی واجب است. فقیهان می گویند که چون پیش از اسلام این سعی واجب بود و بر بالای صفا و مروه دو بت بود، مسلمانان از سعی بین این دو مقام اکراه داشتند و خداوند می فرماید که اشکالی در این سعی نیست. با توجه به این که جناح معرب گناه باشد، روشن می شود که مسلمانان آن کار را به خاطر سابقه اش گناه تصور می کردند و خداوند می فرماید که در شرایط کنونی که بتی در کار نیست، سعی گناه ندارد و وجوب سابقش محفوظ است. در آیه های دیگر هم اگر جناح را معرب گناه بدانیم، فهم آن ها ساده تر می شود. این تعبیر در آیه های ذیل آمده است: بقره/ ۱۹۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳ (در دو مورد)، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۸۲، نساء/ ۲۳، ۲۴، ۱۰۱، ۱۲۸، مائده/ ۹۲، نور/ ۲۹، ۵۸، ۶۰، ۶۱، احزاب/ ۵، ۵۱، ۵۵، و ممتحنه/ ۱۰. جالب آن که اکثر این آیات مربوط به حوزه زنان است.

۲۱. جند:

دکتر تونجی جند را معرب گند به معنای سپاه دانسته است و در قرآن می خوانیم: لایستطیعون نصرهم وهم لهم جند محضرون» (یس/ ۷۵) و نیز یس/ ۲۸، ص/ ۱۱، دخان/ ۲۴ و

موارد دیگر در شکل جمع و غیره در دوره ساسانیان واحدهای بزرگ سپاه را گند و فرماندهی آن را گندسالاران می گفتند.

۲۲. اسوه:

وی اسوه را معرب «آسا» که در زبان فارسی علامت تشبیه است می داند و در قرآن می خوانیم: «لکم فی رسول الله اسوة حسنة» (احزاب/ ۲۱) و نیز الممتحنه/ ۴، ۶.

۲۳. مقالید:

وی مقالید را معرب کلید می داند که مفرد آن یعنی «مقلید» در زبان عربی مورد استفاده قرار نگرفته است و تنها شکل جمع آن مورد استعمال واقع شده است. در قرآن می خوانیم «له مقالید السماوات والارض» (زمر/ ۶۳) و شوری/ ۱۲.

۲۴. دین:

وی دین را به معنای مذهب و نیز نام فرشته ای که وظیفه حفظ جهان بر عهده اش بود و نیز نگهبان روز بیست و چهارم هر ماه بود، می داند و بر این باور است که ایرانیان قدیم در این روز فرزندان شان را به مدرسه می فرستادند و نیز ازدواج می کردند و به تعبیری روز میمون می دانستند. آن را لفظی می شمارد که در زبان اوستایی و نیز زبان سامی مورد بهره برداری قرار می گرفت و احتمال می دهد که از واژه های مشترک بین زبان ها باشد. در قرآن بسیار به کار رفته از جمله در ترکیب با لفظ یوم در شکل «یوم الدین» و نظائر آن.

۲۵. زمهریر:

زمهریر به معنای «شدت سرما» را معرب و برگرفته از زم به معنای سرما و هریر به معنای موجب و باعث و یا از زم به معنای سرما و ریز به معنای نرم می داند و در قرآن می خوانیم: «متکئین فیها علی الأرائک لایرون فیها شمسا ولا زمهریرا» (نساء/ ۱۳)

۲۶. سجیل:

سجیل را معرب «سنگ گل» می شمارد که گاه به شکل سجین به کار گرفته می شود. این واژه از جمله واژه هایی است که بسیاری آن را معرب می دانند و اصل آن را سنگ گل می شمارند. در قرآن می خوانیم: «وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود» (هود/ ۸۲) و نیز: الحجر/ ۷۴ والفیل/ ۴.

۲۷. سراج:

سراج را معرب چراغ می داند و در قرآن می خوانیم: «وجعل

فیها سراجاً و قمرأ منیراً» (الفرقان/ ۶۱) و نیز احزاب/ ۴۶، نوح/ ۱۶ و النبأ/ ۱۳.

۲۸. سراب:

وی این لفظ را فارسی می داند؛ به همان معنایی که در زبان فارسی است و در فارسی آن را ترکیبی از سر و آب می شمارد و نیز می افزاید که پاره ای آن را ترکیبی از سیر و آب می شمارند و بر این باور است که نظریه اول درست است که ظاهراً به نظر می رسد نظریه دوم درست تر باشد. در قرآن آمده است: «وسیرت الجبال فکانت سراباً» (النبأ/ ۲۰) و نیز نور/ ۳۹.

۲۹. برزخ:

وی برزخ را برگرفته از زبان فارسی می داند و آن را معرب «پرزک» به معنای ضجّه و گریه و یا محل گریه و ضجه می داند و در قرآن بسیار به کار رفته است و از جمله «وجعل بینهما برزخاً و حجراً محجوراً» (الفرقان/ ۵۳) و نیز المؤمنون/ ۱۰۰ و الرحمان/ ۲۰.

۳۰. زرابی:

زرابی به معنای زیرانداز گرانقیمت را معرب «زیرپایی» و یا «زرابی» می داند که در صورت اول جنبه فرشی بودن آن در نظر گرفته شده و در صورت دوم گرانقیمت و آب طلائی بودن آن ملاک بوده است و در قرآن می خوانیم: «وزرابی مبلوثة» (الغاشیة/ ۱۶)

۳۱. بغس:

وی این واژه را فارسی می داند و آن را به معنای زمین بایر و نیز به معنای پوست خشک می شمارد و در قرآن می خوانیم: «وشروه بثمان بغس، دراهم معدودة» (یوسف/ ۱۲) و نیز: الجن/ ۱۳ و شکل فعلی آن در اعراف/ ۸۵، هود/ ۸۵، شعراء/ ۱۸۳، بقره/ ۲۸۲ و هود/ ۱۵.

۳۲. سرد:

سرد را معرب زره فارسی می داند و در قرآن آمده است «وقدر فی السرد» (سبأ/ ۱۱)

۳۳. ضنک:

وی ضنک را معرب واژه «تنگ» در زبان فارسی می شمارد. در قرآن آمده است: «ومن اعرض عن ذکرى فان له معیشة ضنکا» (طه/ ۱۲۴)

۳۴. دینار:

وی دینار را معرب «دنار» می داند و می گوید که ابن منظور در لسان العرب و فیروزآبادی در المحيط آن را فارسی شمرده اند و می افزاید که پاره ای این واژه را یونانی دانسته اند. در قرآن می خوانیم «و منهم من إن تأمته بدینار» (آل عمران/ ۷۵)

۳۵. نمارق:

نمارق را معرب می شمارد که بر پشتی کوچک اطلاق می گردد و از «نرماک» به معنای هر چیز نرم و لطیف گرفته شده است. در قرآن می خوانیم «ونمارق مصفوفة» (الغاشیة/ ۱۵)

۳۶. زنجبیل:

این واژه را معرب شنکبیل می داند که زبان فارسی آن را از زبان هندی و از ریشه «زنجابیرا» گرفته است و در قرآن می خوانیم «ویسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلًا» (الانسان/ ۱۷)

۳۷. سندس:

این واژه را فارسی دانسته است که به نوعی از لباس ابریشمی دلالت می کند و در قرآن می خوانیم: «ویلبسون ثياباً خضراً من سندس واستبرق» (کهف/ ۳۱) و دخان/ ۵۳ و انسان/ ۲۱.

۳۸. استبرق:

این واژه را هم فارسی دانسته و معرب «استبرک» یا استبره به معنای زبر می داند و به پارچه طلا بافت اطلاق می شود. در آیه فوق آمده است و نیز دخان/ ۵۳، رحمان/ ۵۴ و انسان/ ۲۱.

۳۹. برهان:

این واژه را معرب «پروهان» به معنای حجت و دلیل می داند و در قرآن می خوانیم: «یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم» (نساء/ ۱۷۴) و نیز یوسف/ ۲۴، مؤمنون/ ۱۱۷، بقره/ ۱۱۱، انبیاء/ ۲۴، نمل/ ۶۴، قصص/ ۷۵، ۳۲.

۴۰. شواظ:

شواظ را معرب «سوزا» دانسته است و در قرآن آمده است «یرسل علیکم شواظ من نار» (الرحمان/ ۳۵)

۴۱. کأس:

از کاسه فارسی گرفته و به معنای کاسه و جام می باشد و در قرآن آمده است «یطفأ علیهم بکأس من معین» (صافات/ ۴۵) و نیز: الواقعة/ ۱۸، انسان/ ۵، ۱۷، طور/ ۳۳، نبأ/ ۳۴.

۴۲. یاقوت:

یاقوت سنگ قیمتی است و فارسی می باشد و در قرآن می خوانیم: «کانهن الیاقوت والمرجان» (الرحمان/ ۵۸)

۴۳. سراویل- سراپیل:

وی سراویل را معرب شلوار شمرده که سربال با تغییر واو به باء از مفرد آن سروال گرفته شده است. گرچه مؤلف در ذیل این واژه از آیه قرآنی یاد نکرده است، اما دست کم در سه مورد از قرآن (سوره نحل/ ۸۱ دو بار و سوره ابراهیم/ ۵۰، یکبار) سراپیل به کار رفته است.